

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که آیا عبد مالك می شود یا خیر؟ بیان شد که این بحث هر چند به حسب ظاهر مورد ابتلای ما نیست (اگرچه در بعضی از کشورها هنوز مسئله عبد و امه رایج است)، اما نکات فقهی و علمی دارد که در بقیه فقه نیز مورد استفاده است. از جمله همین نکته که آیا شارع قابلیت مالکیت کسی را می تواند نفی کند یا خیر؟ که يك اشاره اجمالی به آن کردیم و عمده بحث را در تحقیق مطلب خواهیم گفت.

بیان شد که در اینجا روایاتی است که عده ای به این روایات استدلال کردند که عبد مالك می شود و اشکالی که مرحوم حکیم به آن روایات کرده بودند جواب دادیم. در مقابل عده ای می گویند عبد مطلقا مالك چیزی نمی شود حتی اُرش جنایتی که به او وارد می شود مالك آن اُرش هم نمی شود. دلیل این هم برخی از روایات و آیات قرآن است که باید بررسی کنیم.

ادله قائلین به عدم ملکیت عبد

برای عدم ملکیت عبد مطلقا به شش دلیل تمسک شده است. سه دلیل نخست، سه روایت است. علامه حلی (قدس سره) در تذکره قول عدم ملك را به اکثر علمای امامیه نسبت داده است. صاحب جواهر (قدس سره) از شرح استادش حکایت کرده: «إنه المشهور غاية الاشتهار بين المتقدمين و المتأخرين المدعى عليه الاجماع معبرا عنه بلفظه الصريح من جماعة»^[1]؛ این قول عدم ملك مشهور بین متقدمین و متأخرین است.

بر این دیدگاه، اجماع به لفظ صریح ادعا شده آن هم نه از يك نفر، بلکه جماعتی ادعای اجماع کردند. صاحب ریاض می گوید: «هو الاشهر بين أصحابنا»^[2]، بنابراین، قائلین به این دیدگاه نیز بسیارند.

روایت نخست: صحیحہ عبدالله بن سنان

اولین روایت صحیحہ عبدالله بن سنان است که در کتاب الزکاة ابواب من تجب الزکاة علیه باب چهارم آمده است: «قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَمْلُوكٌ فِي يَدِهِ مَالٌ أَعْلَيْهِ زَكَاةٌ قَالَ لَا قَالَ قُلْتُ: فَعَلَى سَيِّدِهِ فَقَالَ لَا»^[3]؛ می گوید به حضرت عرض کردم: يك عیدی در دستش مالی هست آیا باید زکات را بپردازد؟ حضرت می فرماید: نه لازم نیست. «قُلْتُ: فَعَلَى سَيِّدِهِ؟ فَقَالَ لَا إِنَّهُ لَمْ يَصِلْ إِلَى السَّيِّدِ وَ لَيْسَ هُوَ لِلْمَمْلُوكِ»؛ مولایش هم باید بپردازد؟ می فرماید: نه. بعد حضرت دلیل می آورد برای این که چرا سید نباید بپردازد و بعد هم می فرماید چرا عبد نباید بپردازد.

دلیل اینکه سید نباید بپردازد: «إِنَّهُ لَمْ يَصِلْ إِلَى السَّيِّدِ»؛ نتیجه‌اش به مولا نمی‌رسد؛ یعنی مالی در دست این عبد بوده که به مولا نمی‌رسد و این کاری که عبد می‌کند نتیجه‌اش برای مولا نیست تا بگوئیم مولا باید زکاتش را بپردازد، «وَلَيْسَ هُوَ لِلْمَمْلُوكِ»؛ برای خود عبد هم نیست؛ چون مالکش نیست.

دیدگاه مرحوم حکیم درباره روایت

مرحوم آقای حکیم در استدلال می‌فرماید: «فإن حكمه بنفى الملك عن العبد لما فى يده لابد أن يكون من جهة إمتناع ملكه و الا لا يمكن این يكون له»^[4]؛ اینکه امام(علیه السلام) می‌فرماید: «لیس هو للمملوك»، آن مالی است که در دست عبد است؛ زیرا ممتنع است که مالش بشود.

به بیان دیگر، ایشان در بیان استدلال به این روایت می‌فرماید: این که از يك طرف این مال در يد عبد است، از طرف دیگر امام(علیه السلام) می‌فرماید: «لیس هو للملوك»، به این معناست که «لیس قابلاً للمالکية»، منتهی بعد خود ایشان جواب می‌دهد (مرحوم حکیم در تمام این ادله عدم ملکیت مناقشه می‌کند).

اشکال ایشان آن است که می‌فرماید سائل می‌گوید: «مملوك فى يده مال» که ظهور در این دارد که این مال این مملوك نیست وگرنه راوی می‌گفت: «مملوك له مال» و این که امام(علیه السلام) می‌فرماید: «و لیس هو للملوك»، مبنی است بر آنچه امام(علیه السلام) از کلام سائل فهمیده که سائل می‌گوید: يك عبدی است مال غیر دستش هست و با آن کار می‌کند (مثلاً گندم غیر دستش است، عبد در آنجا زراعت می‌کند)، این مال عبد نیست که بخواهد زکات بدهد، نتیجه‌اش به مولا هم نمی‌رسد که بخواهد زکاتش را بدهد.

بنابراین، مرحوم حکیم می‌فرماید: این «و لیس هو للملوك» به قرینه چیزی است که امام(علیه السلام) از کلام سائل فهمیده و آن این است که سائل می‌خواهد بگوید خود این عبد بالفعل مالک نیست، منتهی يك مال دیگری را به دستش دادند.

ارزیابی دیدگاه مرحوم حکیم

به نظر می‌رسد چیزی که مورد اتفاق بین امام(علیه السلام) و سائل است، آن است که این مال عبد نیست که بخواهد زکاتش را بدهد نه از این باب که مالک بودنش امتناع دارد، بلکه از باب این که بالفعل مالک نیست. مثل این که یک شخص حرّی را اجیر کرده و بگویند زمین کشاورزی فلان شخص را زراعت و آباد کن، آب به آن بدهند و همه چیز بدهند، فقط این کارهایش را انجام بدهد، آیا زکاتش را باید این شخص بپردازد؟ نه، به او ارتباطی ندارد، بلکه مالک زمین و زرع باید زکات را بدهد. این که نه مالک زمین است نه مالک زرع، عبد هم در این روایت این چنین است، لذا این روایت دلالت بر مدعا ندارد.

بنابراین، نباید متمرکز شویم به این که بگوئیم کلام امام(علیه السلام) مبتنی بر آن چیزی است که از کلام سائل فهمیده، بلکه امام(علیه السلام) فقط می‌فرماید: «و لیس هو للملوك»، اما این اعم از آن است که او قابلیت مالکیت دارد یا ندارد؟ «لیس هو للمملوك» یعنی بالفعل مال او نیست. جواب امام(علیه السلام) (یعنی «لیس هو للمملوك»)، ظهور در این ندارد که عبد «لا یقبل المالکية»، بلکه اعم است. مثل این که بگویم این مال الآن مال من نیست، دلیل بر این نیست که من قابلیت مالکیت را ندارم، بلکه اعم است.

محمد بن اسماعیل می‌گوید: «سَأَلْتُ الرَّضَا (علیه السلام) عَنِ الرَّجُلِ يَأْخُذُ مِنْ أُمِّ وَلَدِهِ شَيْئًا وَهَبَهُ لَهَا بِغَيْرِ طَيْبِ نَفْسِهَا مِنْ خَدَمٍ أَوْ مَتَاعٍ أَوْ يَجُوزُ ذَلِكَ لَهُ»^[5]؛ از امام هشتم علیه السلام درباره مردی پرسیدم که يك كنيز امّ ولد داشته (يعنى كنيزی داشته که از آن بچه‌ای به دنیا آورده، بعد که این مرد می‌میرد این ام‌ولد خود به خود آزاد می‌شود) و این مولا به كنيز امّ ولد خود مالی را قبلاً هبه کرده و سپس این مال را بدون طيب نفس او و علی‌رغم ميل او پس می‌گیرد. آیا این کار بر مولا جایز است؟ حضرت فرمود: «فَقَالَ نَعَمْ إِذَا كَانَتْ أُمُّ وَلَدِهِ»؛ بله، اگر امّ ولد باشد می‌تواند از او بگیرد.

بیان استدلال این است که پس حتماً ام ولد مالک نشده که مولا می‌تواند دوباره آن مال را بدون طيب نفس از او بگیرد، اگر او این هبه را مالک شده بود، مولا نمی‌توانست آن را بدون طيب نفس پس بگیرد؛ زیرا متهب باید رضایت داشته باشد، اما امام (علیه السلام) می‌فرماید می‌تواند بدون طيب نفس آن را بگیرد.

دیدگاه مرحوم حکیم در این روایت

مرحوم حکیم می‌فرماید: استدلال به این روایت ناتمام است؛ زیرا این که مولا می‌تواند هبه را بگیرد، از این باب نیست که امّ ولد مالک نشده است، بلکه از باب رجوع در هبه است، يك چیز را به او هبه کرده و حالا هم می‌خواهد رجوع کند و پس بگیرد. بعد می‌فرماید: «أَوْ لَأَنَّ الْمَالِكَ أَخَذَ مَالَ الْعَبْدِ وَ إِن لَّمْ يَكُنْ قَدْ وَهَبَهُ إِيَّاهُ»؛ یا از این باب است که مولا می‌تواند مال عبد را اخذ کند هر چند قبلاً هم به او هبه نکرده باشد.

می‌فرماید: «فَلَا تَدُلُّ الرِّوَايَةَ عَلَى الْمَدْعَى بَلِ الْمُنَاسِبُ الِاسْتِدْلَالُ بِهَا عَلَى الْخِلَافِ»؛ این روایت برخلاف این مدعا باید استدلال کرد؛ یعنی بگوئیم این روایت ملکیت عبد را اثبات می‌کند؛ «لَأَنَّ أَقْرَارَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا فِي السُّؤَالِ مِنْ وَقْعِ الْهَبَةِ مِنَ الْمَالِكِ يَدُلُّ عَلَى صِحَّةِ الْهَبَةِ»؛ امام (علیه السلام) به او نفرمود که این هبه باطل است، بلکه این هبه را تقریر کرد. حالا هم این در هبه خودش رجوع کرده و پس می‌گیرد. پس معلوم می‌شود این روایت دلالت دارد بر این که این امّ ولد قبلاً به وسیله هبه مالک شده است.^[6]

ارزیابی دیدگاه مرحوم حکیم

اگر مستدل بگوید: این «وهبه» معنای مجازی دارد؛ یعنی مالی در اختیارش گذاشته است نه هبه اصطلاحی. در این صورت مرحوم حکیم باید بفرماید این «وهبه» ظهور در معنای حقیقی هبه دارد و هبه نیز ملکیت می‌آورد. و در اینجا چون هبه جایزه است، رجوع کرده و از ملکیتش خارج شده و امام علیه السلام این هبه را تقریر کردند. پس معلوم می‌شود که مالک می‌شود. بنابراین، چون معنای مجازی «وهبه» خلاف ظاهر است، به نظر ما حق با مرحوم حکیم است.

منتهی باید دید عبارت: «إِذَا كَانَتْ أُمُّ وَلَدٍ» چیست؟ اگر بگوئیم این يك قيد اضافی است؛ یعنی امام (علیه السلام) می‌گوید: حالا جاریه‌اش است، در این صورت این قيد هبه فرقی ندارد متهب جاریه باشد یا غیر جاریه، وقتی هبه جایزه باشد می‌شود رجوع کرد. منتهی شاید این «إِذَا كَانَتْ أُمُّ وَلَدٍ» در مقابل عبد مکاتب باشد؛ یعنی اگر مولا به يك عبد مکاتبی مالی را هبه کرد، نتواند از او بگیرد. ظاهر روایت این است که این هبه واقعی است، منتهی بهتر بود که مرحوم حکیم مقداری قيد: «إِذَا كَانَتْ أُمُّ وَلَدٍ» را توضیح می‌دادند.

محمد بن قیس می‌گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود: «فِي الْمَمْلُوكِ مَا دَامَ عَبْدًا فَإِنَّهُ وَمَالُهُ لِأَهْلِهِ لَا يَجُوزُ لَهُ تَحْرِيرٌ وَلَا كَثِيرُ عَطَاءٍ وَلَا وَصِيَّةٌ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ سَيِّدُهُ»^[17]؛ حضرت به عنوان يك قاعده فرموده مملوك تا هنگامی كه مملوك است، خودش و مالش برای صاحبش است و نمی‌تواند خودش را آزاد كند. این «تحریر»؛ یعنی تحریر ملك نه این كه خودش دوباره يك عبدی داشته باشد مثلاً وقف كند، نمی‌تواند زیاد ببخشد، نمی‌تواند وصیت كند. حضرت بعد می‌فرماید: «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ سَيِّدُهُ»؛ مگر آن كه مولای او اجازه بدهد.

اشكال مرحوم حكيم بر استدلال به روايت

مرحوم حكيم می‌فرماید: در این روايت آمده كه «ماله»، این اضافه «مال» به این ضمير (كه ضمير هم به عبد برمی‌گردد)؛ يك اضافه‌ای است كه این مال برای آن عبد است و ظهور در این دارد كه عبد مالك است. بعد می‌فرماید: كلمه «ماله» ظهوری دارد و كلمه «لأهله» ظهور دیگری دارد و این دو ظهور با هم تنافی پیدا می‌كنند. از این رو باید در یکی تصرف كنیم؛ یا بگوئیم «ماله» این اضافه، اضافه ملكیت نیست؛ یعنی مالی كه فعلاً در اختیار مملوك است و استفاده می‌كند، یا این كه در «لأهله» تصرف کرده و بگوئیم «لام» در «لأهله»، لام ملكیت نیست، بلكه برای سلطنت در تصرف است.

بعد می‌فرماید: «و الثاني اقرب»؛ یعنی تصرف دوم (كه در كلمه «لأهله» تصرف كنیم) اقرب است؛ زیرا ما بعد تفسیر برای «لأهله» است؛ یعنی این كه می‌گوید: «لَا يَجُوزُ لَهُ تَحْرِيرٌ وَلَا كَثِيرُ عَطَاءٍ وَلَا وَصِيَّةٌ»؛ تفسیر برای «لأهله» است؛ یعنی أهل می‌تواند ببخشد، وصیت كند و در مورد «لأهله» مسئله را روی تصرفات آورده است. بنابراین، حضرت می‌فرماید: آن تصرفاتی كه مولا می‌تواند بكد آن تصرفات را عبد نمی‌تواند انجام دهد.

پس آقای حكيم می‌فرماید این كلمه‌ی ما له و كلمه‌ی لأهله با هم تنافی دارند از يك طرف می‌گوید مالش هست یعنی مال خودش هست از يك طرف می‌گوید خودش و مال خودش مال اهله‌ش هست پس ما له و كلمه‌ی لأهله با هم تنافی دارند ما باید ظهور یکی را از بین ببریم یا ظهور اول یا ظهور دوم. اگر ظهور اول را از بین ببریم این مدعا ثابت است.

البته همین كه می‌فرمائید اختصاص معنای اصلی لام است یعنی لام تملك داریم ولی كثرت استعمال در همان لام اختصاص است.

بعد می‌فرماید: «بل قوله إِلَّا أَنْ يَشَاءَ ظَاهِرٌ فِي صَحَّةِ الْوَصِيَّةِ إِذَا شَاءَ السَّيِّدُ فَتَكُونُ الْوَصِيَّةُ لَهُ»^[18]؛ این كه حضرت می‌فرماید: «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ سَيِّدُهُ»، ظهور در این دارد كه اگر سيد اجازه داد عبد می‌تواند وصیت كند. از طرف دیگر می‌دانیم كه عبد به مال خودش می‌تواند وصیت كند نه به مال غیر. به بیان دیگر، اگر مولا به عبدش بگوید: من به تو اجازه می‌دهم نسبت به مال غیر وصیت كن، این حرف باطل و لغو است.

نتیجه‌ای كه مرحوم حكيم می‌گیرد آن است كه این روايت صحیحہ محمد بن قیس نیز برای قول اول (كه بگوئیم عبد مالك می‌شود) دلالت بیشتری داشته و دلالتش بر قول دوم (یعنی عدم مالك شدن عبد) ضعیف است.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام، ج24، ص: 171 - 172.

[2] رياض المسائل (ط - الحديث)، ج9، ص: 58.

[3] «وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَمْلُوكٌ فِي يَدِهِ مَالٌ أَعَلَيْهِ زَكَاةٌ قَالَ لَا قَالَ قُلْتُ: فَعَلَى سَيِّدِهِ فَقَالَ لَا إِنَّهُ لَمْ يَصِلْ إِلَى السَّيِّدِ وَ لَيْسَ هُوَ لِلْمَمْلُوكِ.» الفقيه 2- 36- 1635، و الكافي 3- 542- 5، علل الشرائع- 372- 1 و وسائل الشيعة؛ ج9، ص: 92، ح 4-11600.

[4] مستمسك العروة الوثقى، ج10، ص: 37.

[5] «وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا (عليه السلام) عَنِ الرَّجُلِ يَأْخُذُ مِنْ أُمِّ وَلَدِهِ شَيْئاً وَهَبَهُ لَهَا بِغَيْرِ طَيْبِ نَفْسِهَا مِنْ خَدَمٍ أَوْ مَتَاعٍ أَوْ يَجُوزُ ذَلِكَ لَهُ فَقَالَ نَعَمْ إِذَا كَانَتْ أُمُّ وَلَدِهِ.» التهذيب 8- 206- 729 و وسائل الشيعة؛ ج19، ص: 243، ح2-24508.

[6] «و أما صحيح محمد بن إسماعيل فلا من الجائز أن يكون أخذ الرجل ما وهبه لأُم ولده من باب الرجوع فى الهبة، الذى لا ريب فى جوازه فى غير الموارد المستثناة، و ليس منها مورد الصحيح. أو لأن للمالك أخذ مال العبد و إن لم يكن قد وهبه إياه، فلا تدل الرواية على المدعى. بل المناسب الاستدلال بها على الخلاف، لأن إقرار الإمام (عليه السلام) ما فى السؤال من وقوع الهبة من المالك يدل على صحة الهبة، و لو كان العبد لا يملك كانت لغواً قطعاً.» مستمسك العروة الوثقى؛ ج10، ص: 38-39.

[7] «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنْ عَاصِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: فِي الْمَمْلُوكِ مَا دَامَ عَبْدًا فَإِنَّهُ وَمَالُهُ لِأَهْلِهِ لَا يَجُوزُ لَهُ تَحْرِيرٌ وَلَا كَثِيرُ عَطَاءٍ وَلَا وَصِيَّةٌ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ سَيِّدُهُ.» التهذيب 9- 216- 853، و الاستبصار 4- 135- 507 و وسائل الشيعة؛ ج19، ص: 410، ح24859.

[8] «و أما صحيح محمد بن قيس فلا من قول الامام (عليه السلام): «و ماله» ظاهر فى أن المال للعبد. و حينئذ يكون قوله (عليه السلام): «لأهله» منافياً له لامتناع اجتماع الملكيتين على المملوك الواحد، فلا بد من التصرف فى أحدهما و ذلك إما بحمل الإضافة فى الأول على كونها غير إضافة الملكية، و إما بحمل اللام فى الثانى على كونها لمحض السلطنة على التصرف. و الثانى أقرب، بقرينة ما بعده، الظاهر فى كونه تفسيراً لقوله: «لأهله»، بل قوله: «إلا أن يشاء..» ظاهر فى صحة الوصية إذا شاء السيد، فتكون الوصية له، و لا تصح الوصية بمال الغير، و إن أجاز المالك - كما يظهر من ملاحظة كلماتهم فى كتاب الوصية - فتكون الرواية على القول الأول أدل منها على القول الثانى.» مستمسك العروة الوثقى؛ ج10، ص: 39.